بحران روش
بزرگ‌ترین چالش دهه ۹۰ جامعه ایران در تولید علم

گفتاری از حجت‌الاسلام و المسلمین مجتبی الهی خراسانی

مجتبی الهی خراسانی، استاد خارج اصول فقه حوزه علمیه و مدیر کل آموزش دفتر تبلیغات اسلامی مشهد است که سال‌ها به تدریس موضوعاتی چون روش تحقیق و مطالعه در علوم اسلامی، روش حل مسائل اصولی و فقهی، هندسه علوم اسلامی و مطالعات میان‌رشته‌ای اسلامی پرداخته است. وی تاکنون رشته‌های تخصصی متنوعی را به‌ویژه در موضوعات بین‌رشته‌ای در نهادهای علمی حوزوی راه‌اندازی کرده و قالب‌های جدیدی را برای تربیت محقق در عرصه علوم اسلامی آزموده است. الهی خراسانی، ایده‌های جذابی برای تحلیل وضعیت و ارتقای علوم اسلامی و انسانی در کشور دارد و پیشنهاد بحران روش برای این شماره از گفتمان الگو نیز ایده وی بود. همین امر، بهانه دعوت ما از او شد تا در جمع شورای سردبیری و اعضای تحریریه حضور پیدا کند تا ملاحظات خود را در این خصوص بیان کند. متن زیر، خلاصه‌ای از این نشست علمی در دفتر مجله است.

نیاز به مدل‌سازی

وقتی درباره «مدل» صحبت می‌کنیم، در حقیقت «عینیت اجتماعی» و نوعی «سازمان‌یافتگی اجتماعی» دغدغه ذهنی ماست. به بیان دیگر، وقتی موضوع اندیشه‌ورزی خود را «مدل» قرار می‌دهیم، اهداف «تنظیمی و ساختاری» داریم، نه آن‌که صرفاً اهداف تولیدی ـ محتوایی داشته باشیم. اهداف تنظیمی (ساختاردهی و شبکه‌سازی) پس از تولید فکر و اندیشه شکل می‌گیرد. به سخن دیگر، اهداف تنظیمی، «پساتولیدی» است. البته ممکن است با به‌کارگیری اهداف ساختارساز، به مسیر تولید اندیشه بازگردیم و چنین اهدافی به‌عنوان راهنمای تولید مورد توجه قرار بگیرد.

اگر موضوع تلاش فکری ما «مدل‌های کشورداری» است، در حقیقت از یک «نظام» و «سیستم» سخن می‌گوییم. به نظر بنده، اساساً نظام و سیستم، مجموعه‌ای دارای اهداف بیرونی است؛ یعنی رابطه منظم و شبکه‌ای که هدفی در بیرون از خود را تعقیب می‌کند. بدین‌ترتیب، این شیوه را که برخی هرگاه از «نظام سیاسی اسلام» سخن گفته می‌شود، سراغ مباحث نظری ولایت فقیه می‌روند، قبول ندارم. «نظام»، مجموعه‌ای منسجم و شبکه‌وار از تئوری‌ها، غایات، روش‌ها و همچنین نهادها و سازه‌ها است؛ بنابراین وقتی از مدل کشورداری صحبت می‌کنیم، باید درباره «نهادسازی» نیز سخن بگوییم؛ زیرا این مدل نمی‌تواند از عینیت اجتماعی فارغ باشد.

البته ما در نظام‌سازی، به دنبال مداخله علوم و معارف اسلامی در عرصه اجتماعی هستیم و یکی از این مداخلاتِ لازم، «ساخت مدل توسعه و پیشرفت» است؛ اما سؤال این است که آیا علوم اسلامی مسلح به «روش‌های لازم برای انجام این مداخلات علمی و معرفتی» هستند یا خیر؟ من بحران را در این نقطه می‌بینم. البته در مقیاس دانشی و تولید تک‌گزاره‌های علوم اسلامی نیز نمی‌توان گفت که همه چیز درست است و هیچ مشکلی وجود ندارد. باید اذعان داشت که در برخی موارد، دامنه مباحث و گزاره‌ها هنوز به مقدار لازم برای تفکر نظام‌مند و سیستمی نرسیده است.

به هر حال این پرسش هنوز به‌صورت جدی در برابر جامعه علمی مطرح است که آیا در عرصه تولید گزاره‌های فرهنگی، گزاره‌های اقتصادی و گزاره‌های سیاسی می‌توانید بگویید که روش / روش‌های لازم را برای «تولید تک‌گزاره» دارید و می‌توانید آسوده‌خاطر فقط به دنبال تولید باشید؟

ملاحظه‌ای در باب ساخت مدل

احتمالاً به ذهن شما این‌طور می‌آید که گزاره‌ها در دل سیستم به وجود می‌آید و معنا می‌شود؛ اما این واقعیت ندارد! بنده فکر می‌کنم «هندسه و مسیر ساخت یک مدل» با مسیر و مراحل «تبیین یک مدل» کاملاً اختلاف دارد و این اختلاف گاه در حد معکوس بودن و وارونگی است. به‌خاطر همین است که از تولید تک‌گزاره پیش از مدل‌سازی می‌گوییم؛ زیرا بعد از اینکه یک مدل را ایجاد می‌کنید، گزاره‌ها را در قالب آن تبیین می‌کنید؛ اما این‌طور نیست که اول مدل را بسازید و بعد گزاره‌هایش را تولید کنید؛ در حقیقت این رابطه، معکوس است. مسیر واقعی در تاریخ تولید علم این‌چنین بوده است؛ یعنی ما باید بدانیم که «تحول علمی» واقعاً چگونه صورت می‌گیرد و سیستم‌سازی یا مدل‌سازی علمی عملاً چگونه سامان می‌یابد؟

بنده معمولاً به طلبه‌هایی که در پایان‌نامه خود به تحقیق مسأله‌محور می‌پردازند، تذکر می‌دهم که آن شکل و ترتیبی که از یک مسأله حل شده به آن‌ها عرضه می‌شود، به این معنا نیست که آن مسأله واقعاً به همین ترتیب هم توسط اندیشمند حل شده است؛ این یک اشتباه رایج است! مثلاً شما این فرع فقهی را تحقیق می‌کنید که آیا مصادره اموالِ مخالفان سیاسی حکومت اسلامی لازم است یا خیر؟ پژوهشگر برای رسیدن به این پاسخ، ابتدا مفهوم‌شناسی می‌کند. بعد می‌گوید انتظار ما از این مسأله چیست؟ سپس ادله‌ای برای آن اقامه می‌کند و مراحلی را طی می‌نماید. برای بیان استدلال، او ابتدا تأسیسِ اصل می‌کند؛ یعنی اگر در این مقاله به نتیجه قابل قبولی نرسید، آن اصل عامی که مسأله باید به آن برگردد، چیست؟ ابتدا (در اصطلاح اصولیان) تأسیسِ اصلِ اصولی می‌کند، سپس دست به تأسیس اصل فقهی می‌زند. مثلاً در این قضیه، اصل اصولی برائت یا اصل فقهی تسلیط و احترام مال جاری است. پس اگر تحقیق در جزئیات بحث به نتیجه نرسید، باید بگوییم که مصادره مجاز نیست. پس از آن، بحثی فقهی می‌کند که چه چیزی بر این حکم دلالت می‌کند؟ اولاً آیا عمومات و اطلاقاتی که مبانی فقهی حاکم بر این بحث است، وجود دارد؟ ثانیاً